١٠٨٩٦

مجموعه ١٠٨٩٦

١- رساله عرفانی چشتیه

٢- در بیان سلسله طریقه

٣- رساله مراقبه

٤- شرح غزل های لب لباب

٥- صلوات نامه شیخ صدرالدین

٦- لمعهٔ هفتم یا لمعه نهم

٧ رساله در بیان شناختن نفس

٨ جواهر الاسلام

٩- مثنوی دینی

فارسی

رب یسر ولا تعسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر وبه نستعین

خلق الآدم علی صورت الرحمن

مراقبه اول بسم الله الرحمن الرحیم فاما این مراقبه ابا باید که فکر و حج[...]ت

و کثرت تمثیل بسم الله تمام کند همچنان مفهوم بسم الله ذ[...]

ثبت همین طور ذات باری تعالی دارند بمثال الفاظ بسم الله

الّتی ارفت مظهر عالیان دارند یعنی خود موجودات که چندین کسوت

پوشیده بدر آمده چنانچه عارف عظام میفرماید آن بار[...]

عالم پوشیده دلق در سینه بود محکم پوشید دلق آدم ناگا[...]

بر در آمد تا من عبد یقول بسم الله الرحمن الرحیم

چو گردد صبح صادق آشکارا نظر بگشا به پیش صنع خدا را

ز چشم مردمان آن شب نهان شد بدرگاه خداوند جهان شد

تا من عبد یقول بسم الله الرحمن الرحیم یتذوّب الشیطان کما

یتذوّب الرّصاص فی النّار ازین معنی ثبت ازین معنی است

چو طلوع الفلق را شکر فشان کن درودی سوی پیغمبر روان کن

مراقبه جیم الله فاما اهل مراقبه را باید که اندک حروف الله

به لغت معلوم کند چنانچه از میم مظهر عالم خیال کند و

از الف الله را خیال کند و آن مرتبه را احد وجود خود مرکب سازد

باید چنانچه اجزای خود را بمثال مظهر عالم داند و ط

آمده وجود خود رسول داند و روح خود را ذات حق تعالی

داند و چونکه به نعت را یکی بیند بلا نسبت و شک صفات

با ذات محو گردد چون محو گردید طل گردد چون طل گردد ذات

و صفات که هر دو مقصد یکی است بمثال موج دریا اصلش یکی بود

که دو حرف است اصل نام شیخ ان پنجاه هزار شد و راه است

کو عارف که بیند بوجود خویش مطلق آدم رسول مولی هر سه یکی
بود چون هر سه یکی بود دران عین مقصود الم ذالک
الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون
بالغیب یعنی معلوم کند که الم این کتاب توحید است که
دروغ دران کتاب نیست و راه نموده شده است متقیان
آنها که ایمان آورده اند خدای تعالی میفرماید که ایمان آورده
خدای تعالی میفرماید خدای تعالی میفرماید که من قریب ترم
بتوی تو از تو کان تو فاما اهل مراقبه را باید که از قوت معنی
آیت مذکوره بسر بیننده خود را ببیند در آنچه حق تعالی
از شهرگ نزدیکتر است یعنی معلوم کند که حرکت مطلق او است
یعنی بمعنی مغز و پوست لقرف او است بسم الله الرحمن الرحیم
مراقبه یوم ششم وجه الله در هر جا که شما رو دارید پیش
روی خداوند تعالی کعبی است فاما اهل مراقبه را باید
که در شمع معنی آیت مذکوره خود را پروانه سازد

معنی

و چون پروانه شود از آنکه پروانه شود در دمی رفت مستغنی گشت ع:
الفقراء لا محتاج الی الله ازین معنی است و نحن اقرب الیه من حبل
مراقبهٔ چهارم محبت است و ما اهل مراقبه را باید که ملاحظه کنند که
خدا مرا دوست میدارد و منم خدا را دوست میدارم چنانچه
که خدای تبارک و تعالی میفرماید یحبهم و یحبونه بسم الله ا

بنام آنکه جانش فکرت آموخت | چراغ دل زنور جان برافروخت
زفیضش جمله عالم گشت روشن | زفضلش خاک آدم گشت گلشن
توانائی که در یک طرفة العین | زکاف و نون برون آورد کونین
چو قاف قدرتش دم بر قلم زد | هزاران نقش بر لوح عدم زد
ازان دم گشت پیدا هر دو عالم | وزان دم شد هویدا خاک آدم
در آدم شد پدید آن عقل و تمیز | که تا دانست ازان اصل همه چیز
کنون فضل و توفیق خداوند | بگفتم جمله در شاعری چند

مراقبهٔ پنجم وفی انفسکم افلا تبصرون خدای تعالی میفرماید که مادر

ذات های تمام شما آیا نمی‌بینید شما فاما اهل مراقبه را باید که از شدت

مقصود است مذکوره خانه هستی خود را بر باد بدهد از انکه هر جا که بارش

نزول کند غوغا و عمرو زید در عالم افکند نیست فاما از پندار هستی وجود

این ذات مشتبه چنین هستی برخورده است بی ایشان وی نطق د

وی بنظر دید بسم الله الرحمن الرحیم رب یسر

درآ در وادی ایمن زمانی
شنو انی انا الله بیگمانی

محقق را که از وحدت شهود است
نخستین نظره بر نور وجود است

دلی کز معرفت نور صفا دید
بهر چیزی که دید اول خدا دید

مراقبهٔ ششم ونحن اقرب الیه من حبل الورید ولکن لا تبصرون

خدای تبارک و تعالی میفرماید که ما نزدیکتریم بسوی تو از تو

ولیکن نمی‌بینید شما فاما اهل مراقبه را باید که از حرارت معنی این آیت

مذکور خود را بسوزاند چنانکه هر شیئ که با آتش میرسد عین آتش گردد

سعی

بده اگر ان اتش را اگر جویند هیچ نیابند بجز خود ازین معنی است آن
اشارت که مانند دیکرم ببوی تو از لو کسان تو بسم الله الرحمن الرحیم
مراقبه ششم ولله ما فی السموات وما فی الارض وکان الله بکل
شیء محیطا یعنی مر خدا یراست چیزی که در اسمان هاست و چیزی که در زمین
زمین هاست و خدای تعالی بر هر چیز در بر گیرنده است فاما اهل مراقبه
را باید که چو تن و خود وش معنی ایت اینه مذکوره خود شد فراموش کنه
از انکه ذات حق سبحانه وتعالی همچون دریای مالامال است در وجود
پیرامون تحت و فوق در بر گرفته است وجودهای ما و شما چون حباب است
اگر حباب آب را گوید هیچ جا نیابد الا بجز خود چنین خود یابد در
هر طرف که نظر کند آب را یابد است و اشارت فلله ما فی السموات
وما فی الارض بسم الله الرحمن الرحیم
بنزد انکه جانش نکرت است در تجلیات همه عالم کتاب حق تعالی است
سوم ایت ورد شد عرش رحمن چهارم ایت کبریا سجده

مراقبهٔ ششم وهو معکم اینما کنتم یعنی آن خدای تبارک و تعالی با شما است
کجا هستید پس فنا ما اهل مراقبه که از شورش که در معنی آیت مذکوره
خود را بگذارد همچنانکه هر شیئی که در نمکسار افتد عین نمک میگردد بود
اگر آن شیئی را بجوئی اگر نیابید بجز نمک بسم الله الرحمن الرحیم

فلک گر بود در خلق سموات   که تا ممدوح حق گردید در آیات
ببین بنگر که تا چون عرش اعظم   چگونه شد محیط هر دو عالم
چرا کردند تا مستوی شد رحمن   چه نسبت دارد او با نفس انسان

مراقبهٔ نهم الله لا اله الا هو یعنی خود نیست موجودی هیچ
کس بجز او نیست فنا ما اهل مراقبه را باید که از تصوف معنی آیت
مذکوره رفت خود بربندد چنانکه در دیار شاه در اقلیم نگنجد در ملک
چو دیگر تقیا شی مای کاشفته بود کار ولایت و برد   نثر

بسم الله الرحمن الرحیم ط

مزاج عشق پس مشکل پسند است   قبول عشق بر طاق بلند است

مراقبهٔ هشتم

مراقبه دهم كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال
والاكرام يعني هر كس كه بر زمين آمده است نيست گردد و باقي ميماند ذات
پروردگار تو كه خداوند بزرگ است فاما اهل مراقبه را بايد كه
از تيغ معنى آيت مذكوره خود را قتل كند چنانچه بزن تيغ قتل گردد
شهيد گردد چون شهيد گردد من قتل نفسه الله فانا ديته
ومن قتلته فعلي ديته ومن علي ديته فانا ديته
مكشوف ميگردد بسم الله الرحمن الرحيم

ولي چون پخته شد بي پوست نيكوست — اگر مغزش برآري بركني پوست

شريعت پوست مغز آمد حقيقت — ميان اين و آن آمد طريقت

خلل در راه سالك نقص مغز است — چو مغزش پخته شد بي پوست نغز است

چو عارف با يقين خويش پيوست — رسيده گشت مغز و پوست بشكست

مراقبه يازدهم وكان الله عليكم رقيبا يعني است خداي تعالى
بر تمامان نگهبان فاما اهل مراقبه را بايد كه از خدمت معنى
آيت مذكوره خود را غني سازد كه اين بار خدا عالميان نگاه باشد

لیس ہیچ دعدغہ نشاید چونکہ صالع بر صفت خود عاشق شد یعنی
ازین کہ نقش گرتخمہ معشوق باید تا حدیکہ عاشق و معشوق یک لخت گرد چون
یک لخت گردد اضافات معشوق و عاشقی ازمیان برخیزد چنانچہ
بوده ہم چنان گردد حب الوطن من الایمان ازین معنی ثابت

سفید و سرخ سبز و زرد کالے سبز داد بنات جز سیاہی
نگہ یا کور مادر زاد بد حال کجا بینا شود از کحل الحال

مراقبہ ابراہیم واذکر ربک اذا نسیت یعنی یاد کن پروردگار
خود را تا آنکہ فراموش کنی تو خود را امام اصل مراقبہ را باید کہ از
حکومت معنی آیت مذکوره خود را فراموش کند چون خود را فراموش
کند دوئی ازمیان برخیزد چون دوئی ازمیان برخیزد حدیث مصطفی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من عرف اللہ کل لسانہ حال خود بیند دیگر
نشود کہ از برای شروایت و معنی آنش ہمچون میشود کہ یاد کنید
پروردگار خود را یعنی معلوم باد کہ یاد کردن خود یاد کردن خدای است
و فراموشی

خود را فراموش کردن فراموش کردن خدای است چون خود را فراموش
کرد خدا را فراموش کرده باشد حدیث مصطفی من عرف نفسه
لا یقول الله لا عرف الله و من یقول الله ازین معنی است

در راه و در وادی این کرده ۰ ۰ در خفی گوید آنی انا الله
روا باشد انا الحق نزد خفی ۰ چرا نبود روا از نیک بختی

مراقبه شنیده ام و لو کان الجبلة بینهما لفسدتا یعنی اگر ده
بودی خدا در شدن زمین بکر خدای یکی است بر آینه افتاد
میشود فاما اهل مراقبه را باید برزن نوبت معنی آیت مذکوره
دهل بتی خود را پاره پاره کنند ازین معنی است که در شریعت نواختن
دهل حرام است نه آن دهل چوب و پوست حرام است بلکه نواختن
دهل خودی حرام است و اگر نوبت شهانه نوازند گوییا که بنوازند
مبارک است ازین معنی است که اهل الله را مباح است نواختن
دهل چنانچه اندرین معنی بر حضرت مولانا حمید الدین ناگوری میفرمایند

خود گفتگوی اما بحالت کشف هر که گوید از وی خطا حاصل آید زند
زمانی که استغراق شاید روح جز خدا نبود بسم الله الرحمن الرحیم
مراقبه چهاردهم يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ يعنى هر
خدای تعالی چیزی که میخواهد فاما اهل مراقبه را باید که از شنیدن
معنی آیت مذکوره حرکت خود بر بندد چنانچه هرگز بخود نیابد
بجز خدا تمثل بگردد نه غایب نشود چون غایب شود چه بیند که شود
بگردد نه طرف میرود چون التوف دهند معدوم گردد آنخود دیگر
نمک گویان برخیزد چه برخیزد از آنجا که مکان خیزد بسم الله

وصال حق ز خلقیت جدائیست ز خود بیگانه گشتن آشنائیست

مراقبه پانزدهم اللّٰهُ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الر
رحمن لا يملكون خطابا يعنى خداوند آسمان و زمين و آنچه ميان
ایشان است از خداوند تعالی نتوان بهیچکس سخن زبان بودن
و گفتن شنودن فاما اهل مراقبه را باید که از غوغا و بانگ حدیث

ومعنی آیت مذکوره زنار کفر خود را بشکند چون زنار کفر بشکند
آن زمان مسلمانان جمع گردد چون مسلمان جمع گردد هرگز
نبود نگردد چون گردد اضافات نگردد حدیث مصطفی صلی الله
علیه وسلم فی الوحدت والاثبات بین الاثنین احول شکرد
[illegible] باطل
ترجمه قوله تعالی قل جاء الحق وزهق الباطل یعنی بگوی
محمد که آمد راستی و دور کرده شد دروغ اما اهل مراقبه
را باید که از جمال معنی آیت مذکوره لفظ هستی خود
بردارد هستی بردارد همه بردارد که الی انا الله الا الله
الا انا بردارد چون یکتا گردد بیخ و بن حدیث مصطفی
صلی الله علیه وسلم موتوا قبل ان تموتوا جان در نگردد بسم الله
ترجمه قوله ونفخت فیه من روحی خدای تبارک
وتعالی میفرماید که دمیدم من در آدم روح از دمید معنی

آیت مذکوره خود را بیاد دهد که هیچ جا خود را نیابد همه نگر
باره بی مکان و بی نشان است که همه مکان و نشان هیچ جا یافته
نشود پس همچنین که از مکان و نشان خود بیخود شده باشد چون
بیخود شد خدا شد چون خدا شد خود شد و چون خود شد
حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم انا احمد بلا میم حالش
وصال ممکن و واجب بهم نیست   حدیث قرب و بعد و بیش و کم نیست
ز من بشنو حدیث بی کم و بیش   ز نزدیکی تو دور افتادی از خویش
چو هستی را ظهوری در عدم شد   ازانجا قرب و بعد و بیش و کم شد
مراقبه ... لیس کمثله شیء وهو السمیع البصیر
یعنی نیست همچون مانند خدای شنوا است و بینا است تامل
مراقبه را باید که از شنیدن یک آیت معنی آیت مذکوره دو تا بیش
بردارد چون دو تا بر دارد چه بردارد که همه جا ذات واحد
نگاه دارد و دیگر انکار در زمین معنی است اشارت لیس
کمثله شیء وهو السمیع البصیر که ثانی ندارد چون

تاثیر ندارد در ذات الست که مانند ندارد بسم الله الرحمن الرحیم

گرد این فکر مارا شده راست چرا که دست فی ذات است

در آلاء فکر کردن شده از است ولی در ذات حق نمی کنیم

مراقبه نوزدهم وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

خدای تعالی میفرماید که پیدا نکردیم ما جن والانس را مگر بیدا کردیم از برای طاعت و عبادت خود شناختن خود فاما

اهل مراقبه را باید که از فانی یا نه معرفت ایت مذکوره خود

را مرکب پیدا ان معرفت بگردید تا مانده گرد و چون مانده

گردد معلوم میگردد از علوم معدوم گردد حدیث

مصطفی صلی الله علیه وسلم گفت که المومن لا ملی هیت

اعوالش گردد بسم الله الرحمن الرحیم

مراقبه بیستم ان الله یحب المتوکلین یعنی تبدر ستیکه خدای

تعالی دوست میدارد متوکلان را فاما اهل مراقبه را باید که از

اشارت معنی ایت اخلاص گردانند از معنی ایت مذکوره خود

خود را مغلس سازند یعنی خزانه مرادات بر دارد و ز
بهشت خود بردارد چون مرادات بر دارد هرگز خود نیاید
وحق سبحانه بر و انظر رحمت الکارد چون بهو نگارد من له
المولی فله الکل چون حدیث مذکوره بد سپارد باران
جمعیت برو بارد چون باران جمعیت برو بارد زمین خشک دل
گردد و بار از انا الحق برارد و هر گیاه که از زمین روید وحده
لا شریک له گوید معاشر بزبان ارد بسم الله الرحمن الرحیم
چه عزیزست انکه باشد سامانی آنکه زهره چیکو بر عامیل امد
یکی دریاست هستی اطلق ساحل حدف حرف جواهر دانش دل
مراقبه بیست یکم فاذکرونی واذکرکم خدای تبارک و تعالی
که یاد کنید مرا تا یاد کنم شما سوق ما اصل مراقبه را باید که از معنی
آیت مذکوره یاد خودی فراموش کنید چون یاد خودی را
فراموش کنید بخود انه گردد خدا گردد پس یاد کردن خدای
بنده را چیست که خود گرداند چنانچه آتش همه مم عیان آتش
هست و انند

میگیرد ازند چنانچه مردم خود را شمع میگردانند تفهم من فهم

مراقبه بیت دوم فخرّ والی الله حقیقی ... بگوید و بیفزاید

که بگریز دنیوی فاما اهل مراقبه را باید که از طلب سرعت که از دینی

آیت مذکوره چنانچه قطره باران از ابر شیا ... دنیوی دریا برد

چون بدریا برسد عین دریا میگردد فافهم من فهم بسم الله الرحمن الرحیم

مراقبه بیت سوم هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن

و هو بکل شیء علیم یعنی خدای تعالی اول است در خفی است

ظاهر است و باطن است و آن خدای بر هر چیزی داننده است فاما

اهل مراقبه را باید که از معنی ایت مذکوره خود را از هستی نفی کند

جا یش لا مکان شد همچنانکه نمک در آب افتد خود را نجوید چون

نمک در آب افتد هیچ جا نیابد بجز نمک چون هیچ جا یافته نشود

از این معنی است که شطح الولی رفتن بایزید بسطامی فرموده است

که گاه که خود را میجویم خدای را مینابم چون خدای را میجویم خود

خود را میبایم عزیز من یک بار از دنیا توحید موجی میرسد که
از هستی خود میرود چون از هستی خود میرسد تجلی صفات
فنا و اثر برو طلوع کند ببقای آید کای بفنا میرود و چون بکمال
میرسد معدوم طور میگردد یعنی نه فنا داند نه بقا داند بسم الله الرحمن الرحیم

مزاج عشق بس مشکل بلند است　　قبول عشق بر طاق بلند است
شکار عشق نبود هر هوسناک　　نه بندد عشق بر صید زبون فتراک
هزاران پرده بر قانون عشق است　　بهر یک نغمه از فنون عشق است

مراقبه بیست و چهارم ان الله علیم بذات الصدور یعنی بدرستیکه
که خدای تبارک و تعالی میفرماید دانندۀ است بقول اهل زنده است
بذات خود احوال سینهها یعنی سینهای بال فاما اهل مراقبه را
باید که از شنیدن کشف معنی آیت مذکوره از کثافت مادۀ معنی
سینه خود را بتمام یکبارگی غسل دهد در غسل سه چیز فرض است یکی
آب در دهن کردن دوم هم آب در بینی کردن سیوم جمله بدن را
سه بار شستن آب در دهن کردن چه کردن خود را از خود

سه دون

کردن آب در بینی و شستن بیدان بوی خودی لذ خود دور کردن
دشمرتبه اندام را مالیدن چه مرتبه اول حرص و هوا از خود دور
کردن و مرتبه دویم ظاهر شوید و مرتبه سیوم هوای خدا را بشوید بشوید
چون همچنین بشوید غسل بجا آرد و پاک گردد و شستن غسل
فرض همین است و ماء منی را بشوید که ماء منی شستن اندام است
چون اندام خدای تعالی گردد باصل خود برسد چون باصل خود
برسد آیتی علیم بذات الصدور و هر فهم من فهم خیز و بانگ زند

بشنو این قول شه مردان است | آنکه او عارف خدا دان است
گفت کردم طلب من ای دانا | از محمد رب محمد را اجل
در جوابم چنان رسول الله | گفت بگو لا اله الا الله

مراقبه بیست و دوم ان الله لبصیر بالعباد یعنی بدرستی که
خدای تعالی بیناست بر احوال بندگان اهل مراقبه را باید
که شدت تجلی روزن شغل معنی این مذکور را با ادب نگاه
دارد و راست و چپ و تحت و فوق نه بیند رو انکه سنیات

سلطانی ضرب تخت است برابرست و چون دیدن رامی لشنود

الا بخود در بارگاه سلطانی نظر بخود باید یا بسلطان تا سلطان

راضی گشته د چون راضی شود بنزدیکش طلبد چون نزدیکش

چه بیند هردم بگذرانت ادب است همچنان صورت آینه چون صورت

آینه تحقیق کردد نعره همچنان زند که خود بخود میبیند خود میگوید

کلام عارفان را نیست دیگر جز خدا گفتی و شدم بشم الله رحمی

مرغ دل را در محبت خند قیای لبت دلقل صاحب فهم را التیم ستار یار

بلکه چون مجنون • جنون عشق بزنان • در حریم کعبه لیلی زیارت میکند

مراقبه بیست و ششم ان الله سمیع علیم یعنی بدرستیکه خدای تعالی

شنوا است و داناست فاما اهل مراقبه را باید که از جاسوس

سلطانی معنی آیت مذکوره سمع خودی را از زبان بردارد

چون سمع خودی را از زبان بردارد سلطانش بردارد چون بجای

خود رساند بجای خود نشاند و چون بجای سلطان نشینده در

ملک حکومتی خود بیند و چون حکومت خود بیند رز ستی

وحدت شب و روز نعره زنند لمن الملك اليوم لله الواحد
القهار چون دل در شهر وحدت تخت گاه کند لازم است که عدالت
کند یعنی مستحق را بحق رساند چشمان چیست که عالم را بعین عبرت
نظر آرت داند و حق بینی که بوی اهل شرک نبوید و حق زبان چیست
که اسم غیر نگوید و حق زبان گوش چیست که آواز غیر نشنود یعنی شنیدن
دو بیت مشوق را نشنود و حق دست چیست که جز خدای نگیرد
و حق پای چیست که بیخود رود و حق سر چیست که بی سر رود فاما
بنفحت هر کس مخلد است از این معنی است بسم الله الرحمن الرحیم

مثنوی اگر بیابد مست عمر دوباره — بکشم سوزند جان از عشق پاره
بیاورند در شهرش با عزاز — تمام آن کسی چون بر فلک باز

مراقبه بیت نهم ان الله علی کل شیئ علیم یعنی بدرستی
که حق سبحانه و تعالی بر هر چیزی عالم کننده است فاما اهل مراقبه
را باید که از شنیدن معنی آیت مذکوره خود سوی حق ازگرد تا

والله و علم کل شنیدن هر مرجع

تا بجدی که سر بن هستی پاره پاره کند و دستار بر زمین زند تا نگر
پا بکطرف خود بکطرف چون بیهوش آید باید که بعون اواز نغمه
نگوش جان خیال کند خواه عشق خواه فسق خواه نیک خواه بد
هرچه خیزد بعون داند واواز خود بعون داند چون برین عمل
عامل گردد عین اواز گردد چون عین اواز گردد چه بیند هرچه
میگوید خود است بجز اواز خود دیگر نیست اچون دیگر نیست
از تقدم احدیت بانگ زند که انی علی کل شیئ علیم

الهی غنچه امید بکشای گلی از روضه جاوید بنمای

مراقبه بیست ششم ان الله علی کل شیئ شهید یعنی بدرستی
که خدای تعالی بر هرچیز گواه دهنده است که از شنیدن کوانی
ایت مذکوره خود را از خودی دعوی کند چون خود را دعوی
کند از قبضه خصومت دو تا پاک شود و چون پاک شود
اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له بزبان
در مذهب ما دم زدن از عشق حرا است مرغی که هوای گل کشمیر ندارد

مرتبهٔ نهم إنّ الله علی کلّ شیء قدیر یعنی خدای تعالی بر هر چیزی تواناست

تا اهل مراقبه را باید که از قدرت معنی آیت مذکوره خود را تدبیر در بندد

خود را دیگر تقدیر را بندد از صدف ذرّه چون صدف بود دیگر تقدیر بی

تدبیر گردد دُرّ شود در درونش سپید گردد و چون درونش دُرّ شد رازش پیدا

گردد فیضها و جوشهای حق اثر آشکار شود بر صدف تجلّی کند چون دُرّ از سرّ

بکمالیت برسد از صدف بیرون ریزد مالک چنین حالتش باور گردد

خواه بهر آن مغز دان صدف خورد و صدف بیرون چه که ماند در نمود خود

ماند هیچ غالب نیاید بلکه نه هیچ غالب آید چون اهل مراقبه بدین مقام رسد

از شیء تو الّتی علی کلّ شیء قدیر یعنی خدای تو نزد زند سم قدر فهم

که باشم من مرا از من خبر کن چه معنی دارد اندر خود سفر کن

دگر کردی سؤال از من که من چیست مرا از من خبر کن تا که من کیست

مرتبهٔ دهم ومکروا ومکر الله والله خیر الماکرین یعنی فریب کرده

فریب از ذات خداوند تعالی است و بهترین فریب کنند و حقیقت آن اهل

مراقبه را باید که از کرشمه معشوقی معنی آیت مذکوره خوش بشنفت
ندا آن زد تا بجدیکه نیک و بد و خشم و بدبود دشنام آن و این دران
بکند سند بفرق نکند از آنکه از یک جمله مکر ذاتی خود خود ز ست و هیچ
مکر ذاتی ندایت است ابتس هر چه هست بر حق ثبت وندا آن چنین اگر خود
انا الحق گوید آن نیز بر حق است و بر نقصان لازم نمی آید ازانکه خوش
نشیء میگوید که قال النبی علیه السلام ان الله لا یواخذ العشاق بما یصدر منهم

مشانه چون بود و مرد کند زمست — که را گوییم که رد و ترد تمام است
دگر گفتی مشانه کیست در راه — ستی گوشه نه نه زهد کار آگاه

مراقبه نمی بلکم هو الله الواحد القهار یعنی خدای لو یکیست و قهاریست
و مرد را ز قهار حیثیت که در ملک خود دیگری را نمی گذارد فالاهل
مراقبه باید که از شهر سلطان معنی آیت مذکوره ملک خود را به کی رود
که لوی ملک خود بیابد شمال کل گردد و باران رحمت بر دوباره میدان کیرد
و چون باران رحمت بر دو باره شکیرد شجره شرار بر خیزد و چون شجره از
بلکمال نیست و رنگ بر خیزد ورد حین چون ابر شاخ که نظر کند بر برگرد

همه را جوام

همه را چون خود بیند چون سهروردی همچون خود بیند از شیخ زدت

نوبت سلطانی زند ان الملک لله الواحد القهار بسم الله الرحمن الرحیم

اگر معروف عارف ذات پاکست   چه سود از دیگران مثبت خاکست

مکن بر نعمت حق ناسپاسی   که تو حق را بدین نعمت شناسی

مراقبه بیست و دوم ان الله یحب المتطهرین یعنی بدرستی که خدای

تعالی دوست میدارد پاکان را اما اهل مراقبه را باید که از ذات رست

معنی آیت مذکوره را خود پاک کند پاکی چه باشد که نفی و اثبات بر

جمله نفی و اثبات بر گرد طالب نشود پاک گردد تو خود پاکی زند

که الطالب مرد در طریق سلوک بسم الله الرحمن الرحیم

مراقبه بیست و سوم ان الله یحب الصابرین یعنی بدرستی که خدای تعالی

دوست میدارد صابران را اما اهل مراقبه را باید که از تمام معنی

آیت مذکوره خود را مرتب گرداند خود را قید کند [illegible]

از ذات مرادات رفتن نداند بجز راه [illegible] که از [illegible]

[illegible] ذوق نگرداند و چون [illegible] و [illegible]

بقید آید چون بقید آید در قید غریب بقید نفس رود حالی بی قید
گردد و نفره محدود بیشک معتمری سبب رابد الصوفی لا مذهب له

مراقبه بیست چهارم ان الله یحب المتقین یعنی بدرستی که خدای
تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را تا قابل مراقبه را باید که از پرهیز
کاری آیت مذکوره از خود پرهیزکار شود چنانچه پرهیزکار شود که بوی خودی
نبیند و بوی خودی بکردد و بوی خود شنود اگر همچنین پرهیزکاری
بکارد حاشش بی گردد دران عین نعره حیرانی زند عیان لا مقال
برنه ما عرفناک حق معرفتک بسم الله الرحمن الرحیم

که دین نقطه انا الحق مثالی چه گوییم بود آن رمز مطلق
انا الحق کشف سر وحدت مطلق جز از حق کیست تا گوید انا الحق

مراقبه بیست پنجم ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة یعنی خدای تعالی
میفرماید که نیندازید در خود را بسوی هلاکت تا قابل مراقبه را باید
که درین معنی آیت مذکوره دست خود را بدربندی هلاکت تا قابل مر
را باید که درین معنی ربیعی مذکوره بهر بیاباید هلاکت خود را نیندازد

چون که در بهشت بدتر است از همه چیز ایشان بدتر است بدین معنی مجتمع
تمام دو مرغ نام میطرابد کر ترا موی بماند از خود بهشت
دوزخ پر بر آید رنید بیت لیس فرض بهشت کر اهر عذابی که آرد
دشت خود بنیوی بپدکت خودی نیند از دچون از خودی بجود
گردید از بلاکت دوزخ خودی نیند گردد چون از خودی بیندد
گردد لعنوان بقا پیوند دلیبی خدا گردد از فراغت لذت نزند
لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ هُوَ كَذَا وَلَا هُوَ كَذَا وَلَا عَسَلٌ وَلَا خَمْرٌ لِلَّهِ
بهر دم عشق بر فشان دل برنگ ❊ رسید ده نوای شاز دانگ
مراقبه بیست و ششم إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَكِيمٌ لوبی به رشته که خدای
تعالی بهر چیزی مسیح کننده است قال اهل مراقبه را باید که از
خزانه علاج معنی آیت مذکوره خود دارد و بیفزا هر چیز بتربیت
بر خیزد که دارد خوردن ندارند و بدین روش بخورد که اول از
ما سوی الله بر سر کند بعد در دل الله خورد تا مو تر گردد دل موارد
موثر گردد منزوی حق تا بر خیزد و فرحت می شود چون فرحت

کل شود از خانه خود بیرون نبود مفرحت کل نفره زنده برآید ان الله

علی کل شیء حکیم حاشر گردد   بسم الله الرحمن الرحیم

مراقبه بیست و هفتم والله علی کل شیء وکیل یعنی ای خدای تبارک

دلوکلنا بهر چیزی تدبیر کننده است فاما اهل مراقبه را باید که از

تدبیر معنی ایت مذکوره تدبیر خود را بردارد بفراغت در از گنبد

خود را بخدا سپرده دل بجهه بهیچ نحو تدبیر مشغول نشود و هیچ

تدبیر کردن از خدا نیز خوب نیست باید که تدبیر خود را گذاشته معدوم

ظهور بخورد و به تحیه والصلوت والسلام بسم الله الرحمن الرحیم

غرض ختم شد نسبت عشق   بیان عشق در پنج نسبت عشق

مراقبه بیست و ششم الله نور السموات والارض یعنی ای خدای

تجلی آسمان و زمین است و است فاما اهل مراقبه را باید که در

تحت معنی آیت مذکوره خود را هوشیار مست سازند تا که یکه

بیهوش شده مغتر نه که بهر سو ختنه گیرد و کل گردد ا

وچون

و چون کمی گردد در زمرهٔ درویشان مسکین انبیا و اولیا خاص و عام

رست و چون مسکینان رسید در تجلی حق فانی و محو گردد و چون محو گردد هیچ

یافته نشود و چون یافته نشود به مرتبه مسکینی رسید و وجه مسکینی مقام

ثبت که آن مقام را اشرف کاینات و مفخر موجودات التماس کرده اند

اللهم احیِنی مسکینًا و امتنی مسکینًا و احشرنی فی زمرة

المساکین بسم الله الرحمن الرحیم

بیتر عاشق کشی بردن تحفه کرزد | رسید دردم که از شور تو خون بل

چو غنچه یکدل آمد رسته از خار | نباید بار زاران خنجر و زلار

مراقبهٔ یازدهم قل الروح من امر ربی خدای تعالی میفرماید

که بگوای محمد روح از امر پروردگار است فاما اهل مراقبه را باید

که از امر آیت مذکوره خود را موت غفلت خود را عیسی وار زنده

زنده گردانند از آنکه روح امر خداست و چون روح از امر خدا است

پس امر خدی جدا شده چون از امر خود جدا شده گردد

اگر از نج نج رد دار جلدیت غیرت انجعله جیم سوخته گردد چون

سوخته گردد رخدای تعالی رحمن و رحیم شت از رحم خوش نقطه

بشنفت پیرش بهر با زخ نگردد پس سر را عقلی بشه زرین

نماید رحمن و رحیم هرگز نگریزد و اگر بگریزد بجز ملک او هیچ

نماید چون جای دیگر بجز ملک او هیچ جا نمیابد باز خجل میشود

بهتر همین است که از تیغ هرگز بجیم نباید کار شکسته گردد از درگاه

(چون ماه زند

عرفان نوره زند فاستقم کما امرت بسم الله الرحمن الرحیم

عاشق عشق نیز معشوقیم　　ندیم قبیل زحل کیمیا گشتیم

مراقبه چهلم انی بریء مما تشرکون خدای تعالی پیغمبر را بدید

که بیزارم از آن اچیز که شرک میکنید فاما اهل مراقبه را باید

که از شنیدن معنی آیت مذکوره جاودان خود را آتش زند تا

ساطی یکمود در خانه نماند همچون موی هم نماند مفلس گردد چون مفلس

چون مفلس گردد فیما مال الله گردد والمفلس فی امان الله
گردد پس باید که در شفقت آن پروردگار موهوم طور بازی کنان
گردد خدای تعالی بر دکرم فرزندی پیغمبر باید قوله تعالی المال مالی
والفقراء عیالی مراقبه چهل و یکم انه لیعلم الجهر وما یخفی
یعنی بدرستی که آن خدای تعالی میداند و در شکار رست و پنهان را
تا اهل مراقبه را باید که از فرشیانی معنی ایت مذکوره دیو هشت
و چیزی خود مسلمان کند ظاهر و باطن تسلیم گردد نه غیر داند
و نه عین تسلیم دیو هشت خود را مسلمان کند و ظاهر باطن تسلیم گردد
تسلیم باطن به که بیقین گردد نه غیر داند نه عین تسلیم ظاهر مع
رد مقید نباشد زیرا کاری که از کار است و چیزیکه از چیزیست
که انکار نکند آن زمان تسلیم ظاهر و باطن گردد چون تسلیم ظاهر
و باطن گردد حاصل کند در میدان احدیت وجود کامل ارادت
کوی خودی پیشی اندازد تا بکمال رساند چون کوی بی کمال

مراقبه چهل دوم یُسَبِّحُ لِلّهِ ما فی السموات و ما فی الارض
یعنی تسبیح میکند چیزیکه در آسمانهاست و چیزیکه در زمین است
تا اهل مراقبه را باید که از خوغای معنی آیت مذکوره خود را
فراموش کند بحیثیتی که فنای چون همچنان فراموشی حاصل کند
دانشش بدین نابرسد چون دانشش بدین نارسد در آن حین چه بیند
که در بنه و فنای او لذتی یکی است اگرچه بنی و فنای اسم غلط جدا شد چون
درین مقام قرار گیرد نعره لا اله گویان بر خیزد بسم الله الرحمن الرحیم

قدیم و محدث از هم چون جدا شد — که این عالم شد آن دیگر خدا شد
قدیم محدث از هم چون جدا نیست — که از هستی است باقی دائما نیست
همه آن است دین ما تنز عقل است — جز از حق جمله اسم بی مسماست

مراقبه چهل سیوم و اما بنعمة ربک فحدث یعنی
خبر کن بدانچه خدای تعالی است از نعمت ها فاما اهل مراقبه را باید
که از شناخت معنی آیت مذکوره بخل خود بر دارد تا
سخی گردد و بخل چه که از خزانه هستی را میباید دید چون

خزانه

ذات بهشتی مرباز دید رزند دیدن حضرات سوار بر فارغ نشینید چون

رسیدند حضرات سوار بر فارغ نشینید نیلاد نشاید برخیزد چون بند

ایشان برخیزد بر تخت رباید نشیند چون بر تخت رباید بنشیند از غیب

باشد ایشان ندا آید السخی حبیب الله ولو کان فاسقا البخیل

عدو الله ولو کان زاهدا مراقبه چهل و چهارم و نهی النفس عن الهوی

فان الجنة هی المأوی چون مرا باز دارد خود را از حرام و مداومت از

هوای نفس بر دستی که بهشت جای اوست فاما اهل مراقبه را باید

که ایشان بار از بهشت میل ندهد مذکوره خود را از دوزخ بهشتی باز دارد به

بهشت جنتی در رسند چون به بهشت نیستی در رسند شهباز عالم

غیب گردد چون شهباز عالم غیب گردد و چون شهباز عالم غیب گردد

در لامکان طیران کند چون لامکان طیران کند خود را معشوق خود بیند

وجود شریعت عشق معشوق بیند چون عاشق گردد از حرارت عشق نعره معشوق

سرزند سبحان الرشون بیان بسم الله الرحمن الرحیم

مراقبهٔ چهل و نهم فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی خدای تعالی میفرماید
که درای در بندگان ما را در بهشت بهر درگه خود است ما اهل مراقبه را
که بزم معنی آیت بدکره هو در ازد چون در آید بزم تقه ق در اید بنده
گردد بنده چه را اختیار بر بندد به که اختیار بر بندد خود درین آن بنده
نیست در بندم را دبنده شدن مانده نیست هر که بنده مراد نگشته اند آن بنده را
گویند چون بنده مراد نگشته در بهشت نامرادی در آید ثمره درخت طوبی
جنه لا میت گردد چون دریای معرفت موج زند نوعی که کان الحق
بیرون ریزد ای عزیز بدان لا اله از برای نفی عام است و الا الله از برای
اثبات ذات است یعنی نیست هیچ کس بجز الله و محمد رسول الله بدل هم
میفرماید حدیث ... نبی در دست   چه شیخ گفته اند جانب ... در دست

حد مپرس از من حدیث از قهر شکن   مجنبانید ز نحو صبی ... هی

مراقبهٔ پنجاهم علم الانسان ما لم یعلم یعنی خدای تعالی بیاموخت
آدم را آنچه نمیدانست و اهل مراقبه را باید که در مدرسه معنی

[illegible]

ایت مذکور در این کتاب لا اله الا الله محمد الرسول الله نیت
هر کس بجز ذات واحد نبوده باید که معتقد محمد رسول الله پیش نشد حمل کند
چون استاد حمل کند بکرم خویش جواب راست فرماید خدا و محمد را بمثل
برف شاب نماید از طالب علم تیز فهم بشنو از فرمودن تمثیل برف
آب وجود خود را برف خود را دکر ز احدیت اندازد چون بکر ز احدیت
اندازد چون بکر احدیت اندازد در آن عین خدا و محمد را امثال موج دریا
از مطالع خود دریابد چون مطالع شود غلبه گردد زند ذوق هستی بزبان
ظاهر کند که بر یک وجود برف است و روح است همچون آب است تو فکر بنگر یکی از
برد بجواب علم الانسان ما لم یعلم : ز لیس دیده درم بدانش : بکسر ز مادا وقف باشد
مراقبه جبل و معتم لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون خدای تعالی میفرماید
که هرگز نخواهد رسید نیکو کاران از آنکه خرج نکنید تمام چیزی که محبت میدارد
یا آن چیز فاما اصل مراقبه را باید که از غنیمت ایت مذکور وجود را یعنی مطلق
شمارد که خود ماند نه خدا چون هیچ نماند احتیاج برخیزد از آنکه احتیاج

در دو پیکانست بر کاهی که گردد احتیاج کی ماند غنی کل گردد چون کل گردد
ز رمیستی غنیت کلی کاهش بر کل گرگردد ز رمیستی هو الله الغنی
وانتم الفقراء مراقبه جزو هشتم قل هو الله احد الله الصمد
یعنی بگو ای محمد که خدا یکیست و پاکیست فاعل مراقبه را باید که در بحر
احدیت معنی آیت مذکوره وجود خود را بیند تا حدیکه غرق شود چون
غرق شود هیچ نماند آن زمان مطلق پاک گردد چون پاک مطلق گردد هیچ نماند
نه اول نه آخر نه ظاهر نه باطن نه وحدت نه کثرت چون هیچ نماند
آن زمان مطلق پاک گردد چون پاک مطلق گردد انا الله الواحد گوید

چه شد بر سر وحدت واقف آخر | شناسد پس آنگه ره رفت آخر
کسی بر وحدت گشت واقف آخر | که او واقف نشد زندر مواقف
مزن دل تا رسی نشی وجود ست | وجود مطلق او را در شهود ست

مراقبه جزو نهم الحمد لله رب العالمین یعنی سپاس و ستایش
مر خدای بزرگ است آن خدایکه پروردگار جهانهاست فاعل مراقبه را باید
که در حضور شناسی معنی آیت مذکوره خود را دراز و شناخت حق تعالی

حضرت حق گردد

گفتن گیرد تا حدیکه موی بموی تنش حق تعالی گفتن گیرد و شنود چون معتنی
تنش میسر آید حروف عشق از میان برخیزد خدای تعالی از کرم خویش علم حدیث
برزند پیش وی آشکاره که چون علم حدیث پیش وی آشکاره شود از خود
خدا گرد و سالها هزاران در رب را خود بیند از شنیدن حدیث خود بخود بیند و
خواندن گیرد الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم ملک یوم الدین

هزاران عاشق مشتق در کار   بهر جا صد متاع صد خریدار

مراقبه پنجاه و دوم احد فاما اهل مراقبه را باید که در دیدن احد آنکست که جمله آنکست
چون جمله آن بدانند لیکن هیچ ندانند چون هیچ نماند مطلق بی یقین گردد
بیقین گردد و بجنت لعین گردد   نظر کردم بدیدم اصل این کار   نشان خدمت احد خود زد بار

فصل چهارم در بیان مشاهده یعنی رو برو شدن چه دانستن عالم اسرار
بصورت آینه مشاهده بعبارت دیگر بسم الله الرحمن الرحیم فاما طالب
مشاهده را باید که ذات پاک واحد دین عالم مجاز بمثال بسم الله الرحمن الرحیم
بیند تمثیل کند بسم الله چه که متعدد واحد بصورت بسم و بصورت الله و بصورت
رحمن و بصورت رحیم که از شش این طور چهارم بصورت اربعه عناصر

بذات پاک واحد دانند چون ذاتش فراگرد از غیر بشکر نوازند بیت

ندیم مطرب و ساقی همه اوست
خیال آب و گل در ره بهانه

شاهد لعبارت دیگر ان الله لا ینظر الی صورکم و لا الی اعمالکم
و لکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم یعنی بدرستی که خدای تعالی نظر
نمیکند بطرف صورت شما و بطرف عمل شما ولیکن نظر میکند بطرف
دل شما و نیت شما فاما طالب شاهد را باید که از اشارت معنی آیت
مذکوره اعمال صورت را سیه دهد هشت آسمان و زمین بر بدن گردد چون
هشت بر بدن گردد آینه دل صاف گردد چون آینه دل صاف گردد
حق تعالی بر او نظر رحمت کرم عنایت فرماید از فرق صاحب آینه دل صاف
گردد خود را صورت آینه بیند از ذوق بینایی نفره یکتایی برزند
ترایی شاهد لعبارت دیگر کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لاعرف خدای تعالی میفرماید که بودم من گنج
پنهان مخفی پس خواستم من که شناخته شوم پس پیدا کردم خلق
را برای آنکه شناخته شدم فاما طالب شاهد را باید که از این تولی

شکر معانی حدیث شیطانی بر بندد و دیده لغت لی نه نشیند عنه
پریشانی عیان پریشانی معیان شود جمال شیطانی یکی ید و دید
یکی یعنی چون یکی ید دیده و یکی یک درگیرد لغت لی در وعای
ذوق شیطانی حسن مرائی نقد سرای الحق ث به دعیا رتب دیگر
ان الله خلق الآدم على صورته يعني پدر شيئة
که خدای تعالی پیدا کرد آدم را بصورت قدرت خویش تا طالب
را باید که جمال خود را مشاهده حق بیند و بر یک وجود را نیز بیند
به بیند همه درین معنی تحقیق تمام و مشرف خاص مشغر باید ظلم گر تجلی
ذات خوانی صورت انسان به بین ذات حق شد اشک را
اندران خدا ان به بین مردی را که چنین شد تحقیق از درون
تحقیق بعالم تفریق الاه رسانه التوحید اسقاط الاضافات
حمید لبیب آدم ث یعنی پیدا کرد آدم را بصورت آن آدم
پس طالب مشاهده را باید که درین معنی هم جمال خود را مشاهد

حق کند بجمیع خاتم نموده اند فاما در اصلش تغییر نیست چنانکه بود هم چنان
نیست لیکن صورت اضافات ظاهر شده ولیکن اضافت با نسبت
نه که اضافت حقیقی فهم من فهم مشاهده بعبارت دیگر ان الله جمیل
یحب الجمال یعنی خدای تعالی نیکو است و دوست میدارد نیکو صورتان
را اینکه صورت چه که صورت خودی از میان بردارد تا آینه دل معشوق گردد
مقصود خود را عکس خود بیند در بحر مشاهده گردد در آیت ربی فی
احسن صورة نداده چنانکه از بهر این معنی مولانا روم میفرماید

ای قوم بحج رفته کجایید کجایید — معشوق همین جاست بیایید بیایید
آنها که طلبکار خدایید خدایید — حاجت بطلب نیست شمایید شمایید

مشاهده بعبارت دیگر یا عبدی انا اقرب الیک منک خدای تعالی میفرماید که
ای بنده من نزدیکترم بتو از تو فاما طالب مشاهده را باید که از
اشارت معنی حدیث شعائر بردارد هم از نفسانی تا هیچ نقاب نماند
بگذرند در بیابان محبت و فنای یعنی حقیقت حرف از فنای دیگر اگر ما

شیایی هیچ جا نیاید بجز خود چون خود یابد همه جا یابد که دید حروف نا مظهر
یکذات است شیایی است اگرچه با فتادن نفس که هر یک را علیحده علاحده
با مید شود چون طالب مشاهده سوا این تمثیل را دریابد و درین عالم
مجازی خود را حباب بیند که دریابد چون بداند که دریا است پس موج نما
مشاهده خود حباب یک بیکدیگر زدن گردد چون خود محو موجهای مشاهده شدن
کند جوهر الانسان سری و انا سره ذات او محبت کن است
و من نحبت انسانم قوتا طالب مشاهده را باید که بدانست سوا بردارد
لا اله الا الله لا و الا در ددی است اینی دوی نیست مشاهده
در مشاهده بعبارت دیگر لا اله الا الله نفی نیست هیچ الهی
بجز الله واحد است تا طالب مشاهده را باید که از نفی کلمه
طیبه خود سو طلب شا زد طلب که موی غیری نماند بجز ذات احد
چون ذات واحد شمس موحد گردد چون موحد شد دران
حین در هر طرف که نظر کند مشاهد خود سو بخود بیند چون مشاهده

خود را بخود دیدار ز ذوق برخواند وجود محض مطلق را همه جا دیدم الی غیر

این من بهر سری بهر کویی بهر مظهر عیان دیدم عبارت را اینجا گنجایش

نیست هر چند که طویل میکنم طویل میشود هر زمان بنا بران مختصر میگذارم

هر جا یکی کش تشیت اشارت بس نیست پس و پیش و تحت و فوق در دیوار

مشاهده است حق نما خود نما نمیباشد خود نما حق نما نمیباشد

هر که با حق شد آشنا هرگز یکسی آشنا نمیباشد

فصل پنجم در بیان مقامات بشنو که مقام یکیست از بالا

گشته میباید که چون این سالک لایزال در شنیدن لا امکان

شد در عالم مراقبه داشت چنانچه جز خود ز خود نداشت این مقام

را عارفان جاهوت میدانند و میگویند چون سر بر در شد نظر

بخود کرد خود را دید و خود دانست و خود دید و خود فهمید

دانسته خود بخود شد و خود را یک یک مشاهده کردن ...

گرفت اینمقام را ملکوت نام باشد چون بلند است وجود

رحمت

آمد آن مقام را ناسوت نامیدن شد و در مقام که استاد بجلوت

نام مباش، اگر در لذات فقط ایستد غفلت نامزد و اگر

در صفات رود علم الیقین گویند و اگر در مشاهده رود عین

الیقین گویند و اگر بخود ایستد حق الیقین گوید و اگر از خود

بیخود شود حق الحق گوید این چهار مقام لتفرج گاه آن شاه است

حق الحق بمثل بالاخانه و حق الیقین بمثل زیر خانه و عین الیقین

بمثال دروازه خانه است و لذات وجودی مثل مطبخ خانه است

و کارخانه است فهم من فهم لدیه بیان مقامات ازین طرف

بشنو چون ارواح پاک از دریای احدیت بموج ارادت سر

برداشت ذات الف خود را با سواج الف یافت و در هیچ

صورت الف الف دید و در هر صورت الف الف دید و در هر خوالی

الف الف چشیده چون لذات الف الف چشیده در شهر

لذات متمکن شد وقتی که انه حب الوطن من الایمان

درگوش شنید وبدل اثر کرد مائل بوطن اصلی خود شد که کدام راه

بردم عارفان دو راه بنمودن یکی راه تقدیر دوم راه تدبیر بود را د

تقدیر و تدبیر و را همنمودن یکی راه تقدیر دوم راه تدبیر در راه تدبیر

چهار منزل است شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت

اگر خواهد که براه هر چهار منزل تصحیح رود اول بر زنج مرشد

راه رو بر کند و توشه یقین را بکمر صبر بر بندد روان شود چون

بمنزل شریعت در آید آنجا میباید که سینه خود را باوصاف ذمیمه

پاک کند یعنی غفلت و خواب و طمع و خشم و کینه و خیانت و

نادانی و کاهلی و تکبر و بخیلی بیدار د و غیبت و عشره کلهم بردارد

کل حلال و صدق مقال پیش گیرد بر پنج چیز استقامت کند

نماز روزه و حج و زکوٰة و کلمهٔ طیبه کما قال النبی علیه السلام

بنی الاسلام علی خمسة اشیاء باید که در حق این

منزل مقام بگذرد تا فرشود بیشتر منزل طریقت که منزلت

می آید چون دران منزل رسید باید که کوشش کند همدین معنی

خداوند

خواجه حافظ میفرماید تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافریست
راه رو گر صد هنر دارد توکل بایدش باید که در آن منزل هم مقام نکند
مسافر شود تا نظر بر توکل نباشد بیشتر منزل حقیقت است چون
دران منزل در آید همه حق بیند از جهت دیدن حق نعره زند که
ما رایت شیئا الا و رایت الله ما رایت شیئا فقط فیه
باید که درین منزل هم قرار نگیرد و مسافر شود چنانچه حکم است که
اسکن علی قلوب الیای حرام بیشتر منزل معرفت میباید چون
دران منزل در آید بخود بیند و بخود بگوید و بخود بشنود که قال
نبی علیه السلام الشریعت اقوالی والطریقت افعالی والحقیقت
احوالی والمعرفت اسراری دراه دویم تقدیر است که اینجا
اختیار خود شرک است هرجا که شد همانجا وطن اصلیست لذا انکه
کار بجذات کسی نیست که اختیار کند قال نبی علیه السلام علا
الاختیار فهم من فهم حقیقت معرفت بدانکه شریعت همه

همعنی شروع کردن یعنی رجوع کردن لبندگی حق سبحانه و تعالی
چنانکه حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم فرموده اند بران واسط
بوده اند دیگر یکمویی تجاوز و تفاوت نکردند از فرمودن آن سرور
کائنات فرمودن النشر در پنج چیزست اول کلمه طیبه گفتن دوم
پنج وقت نماز گذاردن سیوم روزه ماه مبارک رمضان داشتن
چهارم زکوة مال دادن پنجم حج رفتن وماورای این پنج چیز درد رست
وانچه خودش فرموده اند بنی الاسلام علی خمسة الاشیاء
چون این پنج چیز را بجای آرد باید که برطاعتش متقید شد ان زمان
مسلمان و مسلم گردد وماهیتش بیان کرده میشود بشنو بسم الله الرحمن الرحیم
برهوز اول کلمه طیبه گفتن که لا اله الا الله محمد الرسول الله
اگر صادق باشد نگفتن لا اله الا الله مقصودش دریابد چنانچه
دریابد نظم عجب ما بود بی نابود به بود عجب شد مظهر نامم است
هم نیست از نیه آیت که گفت شمس الحق تبریزی یا فنا اندر

نیستی

فنا یعنی فنائیت اما اندر بقا یعنی بقائیت چون سالک
درین مقام رسید تخرج الحی من المیت وتخرج ا
لمیت من الحی ویرا کشف شد رموز دویم نماز گذاردن
بدانکه نماز گذاردن فرض عین است واگر نماز بی ریا بگذارد
السلام عین است واگر باریا بگذارد کفر عین است وگذاردنش
فرض عین است باید که نماز بی ریا بگذارد چنان بگذارد که بگذارد
از نبی است من اراد العبادت الله لوصول فقد ا
اشرکت بالله هر که این چنین نماز بگذارد واعبد ربک
حتی یاتیک الیقین ویرا کشوف شود آن زمان مصلی
مسلم گردد نمازش قبول گردد چون قبولش افتاد اضافتش
افتاد معیت واعبد ربک دریافت مثال برف واب در آن
وقت رفت وهم سیراب شد سالک گشت سیراب از نبی است که گفت
من عرف نفسه فقد عرف ربه چون سالک درین مقام

رسید لذت وحدت چشید آن زمان الله لا اله الا هو
دیرا کشف گشت رموز پنجم روزه داشتن معلوم شد که روزه
همین را است از ینجا است که گفت صوموا بوديتا وفطروا
بروییته بدانکه روزه داشتن فرض عین است لیکن همین
طور است که امنا وصدقنا هرکه خود را داشت عینش یافت
آن زمان بعین خود دید که عین بعین است ازینجا است که گفت
من رانی فقد رای الحق بزبان حال گفت چو اوعین
من عین اویم انا الحق چون نگویم چون نگویم ازینجا است که
خاتم النبیین فرموده است رایت ربی بربی چون چنانک
درین مقام رسید که الله نور السموت والارض دیرا
کشف گشت رموز چهارم در دادن زکوة بدانکه زکوة فرض
است یعنی دادن خود فرض است قوله تعالی ان الله مع
المتقین اری همین طور است هرکه خود را داد خدارا
یافت ازینجا است که گفت نایافتن خود نایافتن او است

تمت

و ناديدن خود ناديدن خداي ست تا انكه سالك خود را از خودي
برندارد اگر زاهد جون مرغ پر ان ها شد و دنيا دار همچون قارون است
ازينجاست كه حضرت رسالت پناه اشارت فرموده اند حب
الدنيا راس كل خطيئة تارك الدنيا راس كل عبادة
سبحان سالك تا اينجا سير كند طالب غير خود سوي سير كند آن زمان
انما الهكم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحيم وي را كشف
گشت رموز بنجم حج رفتن بدانكه حج رفتن فرض است يعني از رفتن
خود فرض است آري همين طور است در رفتن خود جدائي ست و در
رفتن جدائي خود نمائيست آنجا كه خود نمائي ست با نمائي ست و
آنجا كه بي نمائي ست اين ايت بر و نازل شده است و من كان
في هذه الاعمى فهو في الاخرة اعمى و اضل السبيلا
شش بايد كه كاري كند كه باري نكند باري كند كه باري نكند آن

زمان حج راست آید و مقصد راست نماید چون سالک

تا اینجا هم سیر کند دران وقت اینجا لو لو فثم وجه الله کشف گردد

رموز ششم در طریقت بودن بدانکه طریقت بمعنی صلاح مجاهده

کردن بنفس خود یعنی سهو کردن نفس در نفس خود یعنی محو کردن

نفس در نفس چون سالک تا اینجا سیر کند الذین جاهدوا

فینا لنهدینهم سبلنا دیرا کشف گردد در طریقت بمعنی

لغوی راه رفتن بود لکن اینجا همین طریقت جا یافتن خدا در خدا است

نه که در آسمان و زمین چنانچه در حدیث آمده است القلوب بیت الله

چون بیت را یافت صاحب بیت را یافت چون صاحب بیت را

یافت خود را شناخت با خودی خود در عالم خود یافت آن زمان

کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

لاعرف دریافت رموز هفتم در حقیقت بودن بدانکه

حقیقت

حقیقت یعنی لغوی حق بودن و امانت ربودن و معصیت

دیدن و تهار میدن از ینجا است که گفت الفقیر لا یحتاج

الی الله چون سالک تا اینجا سیر کند خود سوار تمنا سیر کردن

آن زمان قل هو الله احد دیرا کشف گشت رموز ششم در

معرفت بودن بدانکه معرفت بشم طرف است معنی آن جای

شناختن همه جا ذات پاک واحد یافتن درین ظهور کونین

گوناگون غیر حق حاضر بودن اگرچه صورت ها دی مختلف و بت

ناک بیا پیش آید خوف ذوق لنشاید در حدیث ازینجاست

که گفت الایمان بین الخوف والرجاء چون سالک تا

اینجا رسید الحمد لله رب العلمین الرحمن الرحیم

مالک یوم الدین ویرا کشف گشت بیان هفت انواع

منزل بنوع دیگر نیز ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت

رموز نهم لاهوت بودن بدانکه معنی لفظ لاهوت یعنی

نیست او جز او اگر گوید که این بشر چگونه اوشد از کلام رب العلمین
بشنو بلغوث الاعظم جسم الانسان لنفسه وقلبه و
روحه وسمعه وبصره ولسانه ویداه ورجلیه وکل ذالک
اظهرت له نفسی لنفسی لاهو الا انا ولا انا غیره چون
سالک تا اینجا رسیدم کتاب لوح محفوظ انی انا الله لا
اله الا انا بروی مخفی نماند رموز دہم در جبروت بودن یعنی
در مشاهده رب بودن ازینجا است که گفت ما رایت بشئی
الا ورایت الله فیه چون سالک اینجا سیر کند که ان الله
علی کل شیئ محیط وبراروی نماید رموز یازدہم در ملکوت
بودن یعنی پاک وصاف بودن در ماسوی الله قوله و
تعالی ان الله جمیل یحب الجمال درینجا باید که
الله الله الله گفتن وموجود داشتن ازینجا است که
گفت نظم هر خیال که غیر حق را دزد دان این ریاضت سالکانرا
فرضا دان

فرض دان چون سالک در انجا سیر کرد و شهود معلم انجا کنم
ردی نمود رموز دوازده هم در ناسوت بودن بدانکه ناسوت
بمعنی غافل بودن غفلت بدو معنی انکه از غفلت موصوف
باشد باوصاف ذمیمه بدلیت آیت ان الانسان لفی خسر
الا الذین آمنو وعملو الصلحت بروی نازل شد و
دگر غفلت موصوف باشد باوصاف حمیده آن نیز بمعنی بدایت
آیت یعنی چنانچه بود بچه همچنان چنانچه غیر از خود حد شم کثرت
نداشت و ترک اوصاف بهم نداشت مطلق بود ملکیت یقین
ازینجاست که سلف گفته است گفته اند النهایت هو الرجوع
الی البدایت آن مقام باهوت است پس باز لاهوت و ناسوت
بر دو یکی باشد آنی بود ظاهر شد ازینجاست که گفت من عرف
الله کل لسانه چون سالک در مقام رشد رسید هزار کلام
که از عوام الناس محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بود شدید بود

بروی از عالم خود کشف گشت الصلوة والسلام وجه دیگر بشنو
در ناسوت نا داشتن در ملکوت داشتن در جبروت دیدن
در هاهوت بودن در لاهوت گذشتن باز در ناسوت و هاهوت
یکی شدن وجه دیگر بشنو در اهوت نابودن در لاهوت بودن
در جبروت نمودن در ملکوت شنیدن و در ناسوت نابودن
باز ناسوت و هاهوت یکی شد وجه دیگر بشنو در ناسوت نیست
و در ملکوت هست و در جبروت پیوست و در لاهوت خود را
و در هاهوت بیخود باز ناسوت و هاهوت یکی شد وجه دیگر
بشنو در ناسوت همچون خواب و ملکوت همچو بیدار و در جبروت
با یار و در لاهوت خود یار و در هاهوت بی یار باز ناسوت و
هاهوت یکی شد عارف در هر چهار منزل بیکم وکاست همچون
جلوه از چهار چیز از آنکه هر چهار صفت موصوف اند صفت
از موصوف جدا نمیباشد رمز تمیز دهم الغزیز بس تا هر وجودی

هر کس بینی

را که میبینی و میبینند چون لام است و جان درویش همچون
میمش گفتگوی محمدیست در آن این حروف لذت اشارت
مقامات بهر طرف فهم پس فهم کن رموز چهاردهم هر که از حق بی
جدائی دارد از علمش محروم است و هر که از جدائی محروم ملیست از
شیرش محروم است سالکی چون مرد سو باید که نه غیر شبه و نه عین
تا از زمین سورهائی پا بجر تو مرا خفتر از بودن و صلت عجز
تو مرا بهتر بودن قدرت هر که قدری جزئی یافت از قدرت تمامش
جوهری عاجزی جوهریست که با نامرادی میکشد و امتلاء قدرت
قدرتیست که بمرادی میرد رمز پانزدهم خدا برابر ما عزیز نیست
اگر یکنفس دم از شناسائی بزنیم جائی مرا بر هم میزنند تا این وان نماند
مارا الجزای عزیزیست اگر یکنفس دم از شناسائی جائی بزنیم
شرک میخیزد در امنی تا این وان بخیزد و بروند تعظیم
زهر جائی که اخلاص است جان را بجوش آن وقتی عزیزان جبار را

گفته است حق خودی هم بر دو تمنا بدیدن عشق جان است رموز
شانزدهم هر مسافری که تا شیر جان ان رسید آن خانه را
که گم کرده بود بران خانه رسید اما ان خانه را انباید که مادی
خود سازد بلکه ببیند معشوق خود را دید رموز هفدهم هرکه
شرک از سیر توحید محروم است هرکه از شرک پرهیز دارد از
لذت توحید محروم است رموز هجدهم العزیز هرگز کسی بعلم خود
بخدا از شد هرکه بعلم خویش نرشد هرگز بنهایت نرشد رموز
نوزدهم هرکه محجوب بلیت از معنی همی دور لیت در رموز
بیستم هرکه با خدا است غافل است تا که با خدا نباشد عارف
نباشد رموز بیست یکم هرکه قدم بر نیت زده مشرک نباشد کر
تثلیث نگردد عارف نباشد رموز بیست دوم هرکه اثبات است
کافر است تا که اثبات نکند از لذت ایمان محروم است و
رموز بیست و سوم هرکه خود را خدا داند لکه کفر بر نیاید
هرکه خود توحید داند از شرک بر نیاید رموز بیست و چهارم

هرکه از رهگذر گمراه است هرگز بمقام نرسد تا گمراه نگردد بمقام نرسد
رموز بیست و پنجم هرکه دم آشنائی زند اغیار است تا اغیار نگردد یار گشت
رموز بیست و ششم هرکه حضوری دارد مطلق حاضر است تا که حاضر نگردد
حضور نگوید رموز بیست هفتم هرکه خلق را بی خالق بیند
ناقص است و اگر با خلق بیند مشرک تا که با یقین نبیند محقق
نگوید رموز بیست و هشتم هرکه خدا را در دل خود داند و اگر همچنین
باشد مشرک است و اگر بر خود داند مردود است رموز بیست و نهم هرکه
با خدا مشغول است لقائی دارد تا که لقائی نکند هرزه
گوید رموز سیم هرکه قدم بر طلب زند دائم است تا که بر طلب نزند
قل نگوید رموز سی یکم هرکه مراد دارد نامراد است تا که نامراد
نباشد بمراد نرسد رموز سی دوم مردی تا مدتی در پی خود
شناسی بود چون خود را شناخت هیچ نیافت رموز سی سوم
هرکه تا پای در طلب حق سالها بودی و در طلب حق تعالی بودی تا چون

حق را شناخت نامش گرفتی عزیت آمد رموز نیے چهارم

از خود رفتم کفر کردم چون بخود آمدم شرک دیدم از هر دو رفتم

آرام یافتم رموز نیے پنجم هر چه میدیدم نابینا بودم چون هیچ

ندیدم بینا شدم رموز نیے ششم ای جانمن هرچه لقین میکردم اگر

بودم چون از لقین رفتم راست گشتم رموز نیے هفتم هر که

با خدا نسبتے دارد اگر چه کم نام است نسبتے دارد نامت نگردد

لازم نیستی هست نگردد رموز نیے هشتم ای جانمن از هر که

از خواب و بیدار نیست بے بار نیست و هر که بار دارد اعتبار نیست

رموز نیے نهم در بند گیر بنده و بند آن نیست که بند خود را گسلاند

بند بودن بنده آن نیست لطلم نه او در بند کش باشد نه کش در بند

وی باشد نخواهد از کسی چیزی لیو ناند تمنا را و در آن حقیقت

بود بنده اگر راند تمنا را وی بنده سو با بنده کی خود کار نیست

تا که چون و چرا در کار نیست هرچه میشود بر وی کلمه نیست اگر

بچه بران مانده باشد و آنچه میگنند دو بردی راه نی باشد دلا

چه خواهد شد بر در امنی باشد لا تمنا دلذی باشد و بدی

شوندی یا سازی باشد آن زمان بنده گی بنده در وقت باشد

یا ایها الذین امنوا اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم

تمت تمام شد تحریر یوم یکشنبه نهم ماه محرم الحرام سنه ۱۳۲۸

ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی یعنی هرکه

درین جهان نابینا است روز قیامت هم نابینا باشد پس باید که دید

حقیقی در دنیا حاصل کند تا روز قیامت بینا باشد پس بدانم

که دانا کردم ثبت باشد تا گویم همه این دانا بر هفت وجه است

کما قال الله تعالی وقد خلقکم اطوارا در یک شما هفت طور دل

صدر گویند طور دوم قلب گویند طور سوم شغاف گویند طور چهارم

فواد گویند طور پنجم حبة القلب گویند طور ششم سویدا گویند طور هفتم

مهجة القلب گویند بینش گویند بدانکه طور صدر معدن گوهر اسلام است

ومحل وسوسهٔ شیطان و نفس است کما قال الله تعالی فمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه و دل با گوهر سینه دم کرم
کربه دیگر الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس
و دل با خلق شیطانی والقای شیطان نرسد مانند دلهای است
خزینهٔ حق است کما قال الله تعالی وحفظناها من کل شیطان
مارد و طور دوم که آن را قلب گویند و آن محل خزینهٔ ایمان است
قال الله تعالی اولئک کتب فی قلوبهم الایمان محل نور عقل
است لهم قلوب لا یعقلون او محل معانی است و مکمن
نعم القلوب و طور سیوم شغاف گویند و آن محبت و شفقت
خلق است که محبت درین دل شغاف دیگر نیست کما قال الله
تعالی قد شغفها حبا و طور چهارم فؤاد است و فؤاد آن
را گویند که آن معدن مشاهدهٔ محبوب است و محل رؤیت محبوب
حقیقی است و بیان این فؤاد گفته شد که قال الله تعالی و ما
ما کذب الفؤاد ما رای افتمارونه علی ما یری ولقد رآه
نزلة اخری

مرتبهٔ اخری عند سدرة المنتهی یعنی در ربع بود و نهایت
دل محمد صلی الله علیه وسلم آنچه دید دل محمد صلی الله علیه وسلم
با سوی آن آمد بر محمد صلعم هر آنچه دید بلکه بدید بدیده سر شنیدم
محمد صلعم حا محجب دیگر نزد در رخت سدرة المنتهی و ما لجان
حضرت محمد صلی الله علیه وسلم سر بند کا کان وقت گویند لیس لی
الطاهر لیعنی من المعلومات الا الله بلکه گویند لیس الظاهر
الا الله و گویند و ما رأیت الا الله بلا کیف گویند لی مع الله
وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و اجمل
شاهد مشتبه محقق شد از دیدن دیدار روز نماز شهود دیدار
الوراث نه مطلق غرت فلا عجب تا گنجی سوینده هیچ جا
و گویند که نفس نیست بالحقیقی خود نه نفس سر تا نه واجب ر
جامه گویند که مقدر نیست هر چه اشارت بر نفس او ذرات او
مشود و نهان نبیان محبوب حقیقی نیست مر بنده درین عالم ود

در حضرت اوست که تجلی ذاتی که کشف است و مشاهده ذوقی است بدو
درجه‌ایست که صاحب که از وی در تجزیهٔ موجود است گم و اینجا شهود ابتدای
حق است بر دل بر وجهی که هیچ دفعه خود سوی بدین شهود دخل نتواند
باشد این نوع کشف را الفنا نامیده اند دین عالم است
نقد و ساذج سبحانه فتح این شهود است به باعث ... به مرتبه
تشبیه همه اوست بالله همه اوست ثم بالله همه از اوست که او را علمش
شد همه اوست بالله همه اوست ثم بالله همه از اوست ما شاء به عینی
صفت با ذات عین هم باعتبار غیر صفات با ذات بین هم ۲
بدانکه محققان صوفیه ذات را عین صفات مخط گفته و
گویند که خبر صفت محجوب حقیقی نیست در علم و در نور و احکام محجوب
حقیقیست صوفی که فراموش کند طور عقل بجز بدر صحبت النقیب
گویند دان موت و خدمونه تجلی است و در آن وقت که حال
الله تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله
طور ششم شو بدانکه گویند که آن موت ملاشفات عینی است و
محل

محل علم شناخت و علّم آدم الاسماء کلها و دریں انوار
از انواع علوم کشف میشود که ملائکه از ان علم محروم اند و ظهور
سفتم حجب القلب گفته اند و آن معدن ظهور انوار الهی و تجلیات
صفات الوهیت است کما قال الله تعالی و لقد کرمنا بنی آدم
بدانکه ادم صحت و شدت دل و صفا سودان است
که بکلیها از بیماری فی قلوبهم مرض حذر شد و شبه
والله اعلم بالصواب و او بیان گم شدن دل دو باب
دو دلبان در کتب دل بیل ای برادر دل عارفان
گم شدن است از یاد الله گم شدن فانی ذ... شدن
از یاد الله دعوی گوشه کما قال الله تعالی واذکر
ربک اذا نسیت که ... از محبوب حقیقی مو
... که فراموش گشتی غیر الله و نفس یعنی الخائب محبوب
حقیقی ... کنفسک و غیرک ای نسیت غیرک و نفسک تم تم
تم تم تم تمم تم تم تم تم